

طنز: هفته پنجم

این هفته چون دکتر خان جان عزیز در سفر هستند و احتمالاً دسترسی به نت ندارند از خانم مدیحی خواهش کردیم که زحمت این برنامه را تقبل کنند. در خدمتیم خانم مدیحی عزیز.

Farhadi Samaneh

اولین پیام از آقای دکتر خان جان:

دعای ختم ترجمه

الا ای متن! الحمدلله که نمردم تا تو را به کام خویش بدیدم و بر تو نصرت یافتم و از بدایت مبدأ به نهایت مقصد رساندم! رحمت خدا بر آن جوانمردان باد که کمر مجاهدت بر میان بستند و در میدان ترجمانی در صف خدمت بایستادند و قدم بر کل مراد خود نهادند؛ با خواننده به صلح و با نفس خود به جنگ. (مَلَهَم از سخنان پیر هرات در «منقولات میبدی.»)

علی خزاعی فر

جوکی درباره مترجمان :

مترجمی می‌میرد و به پاس خدماتش به جامعه انسانیت به او اختیار میدهند جهنم یا بهشت را انتخاب کند. مترجم می‌گوید باید اول هر دو جا را ببیند تا بتواند انتخاب کند. اول او را به جهنم می‌برند. می‌بیند آنجا مترجمان را به میزهای آهنی بسته‌اند و دارند تازیانه می‌زنند و مترجمان هم عرق ریزان سخت مشغول ترجمه کردن هستند. مترجم وحشت زده می‌گوید بریم بهشت را ببینیم. در بهشت نیز می‌بیند مترجمان را به میزهای آهنی بسته‌اند و دارند تازیانه می‌زنند و مترجمان هم عرق ریزان سخت مشغول ترجمه کردن هستند. تعجب کرده می‌گوید: انگار بهشت و جهنم فرقی نداره. می‌گویند: چرا. خیلی فرق داره. مترجمانی که در بهشت کار می‌کنند کارشون چاپ میشه.

FatemeH Madihi

ناشر به طنز گفت برو ترک متن کن

محتاج جنگ نیست برادر، نمی‌کنم.

در نسخه ای دیگر آمده است:

ناصر به جد نوشت برو ترک طنز کن

محتاج جنگ نیست برادر، نمی‌کنم!

علی خزاعی فر

یک جوک دیگه درباره مترجمان :

آن خشت بود که پُر توان زد

فردی متنی پنج صفحه‌ای را برای ترجمه نزد مترجمی می‌برد و می‌گوید چقدر طول می‌کشد آماده بشود؟ مترجم نگاهی به متن می‌اندازد و می‌گوید هفت روز. صاحب کار با تعجب می‌گوید هفت روز؟ خدا دنیا را در شش روز درست کرد تو این پنج صفحه را در هفت روز ترجمه میکنی؟ مترجم می‌گوید ترجمه یک امر کیفیه. شما برین دنیا رو نگاه کنین بعد ترجمه منو ببینین. خودتون متوجه تفاوت می‌شین .

جوک اول درباره نویسندگان بود که من آن را به مترجمان تغییر دادم. و ایده جوک دوم هم از من نیست. من فقط آن را بازنویسی کرده‌ام.

Farhadi Samaneh

پیام دیگر از آقای خان جان:

و اما خوانندگان سینه چاکت را هر روز مهمان ترجمانی خویش مکن که هر روز به سزا به حق مهمان نتوانی رسید. بنگر تا به یک ماه چند بار میزبانی خواهی کردن: آنکه سه بار خواهی کردن یک بار کن و خدمتی که در آن سه مهمانی خواهی کردن جملگی در این یک مهمانی کن تا خوان هنر تو از همه عیبی بری بود و زبان ناقدان بر متن تو بسته بود. (شلهم از قابوس نامه).

علی خزاعی فر

باقر خان و آقای عبادی شاباش میخوان که خودشونو نشون بدن.

FatemeH Madihi

روز زن استاد به آقایون شاباش میدین؟

علی خزاعی فر

در پاسخ به خانم مدیحی:

شاباش به خانمهای عزیز به مناسبت روز زن :

ترجمه برخی جملاتی که مردان می گویند:

1. کاری داری برای نهار من انجام بدم عزیزم؟

ترجمه: چرا نهار حاضر و آماده روی میز نیست الان؟

2. «جدی؟» «چه جالب؟» «نمیدونستم.» «آره عزیزم.» «باشه.»

ترجمه: این کلمات هیچ معنایی ندارند بلکه پاسخهایی است که مردها در حالت شرطی شده به صحبت‌های خانمها میدهند .

3. توضیحش مفصله عزیزم..

ترجمه: «من خودم هم دقیقا نمیدونم چی به چیه.»

4. اینقدر خودتو زحمت نده عزیزم. یک کمی استراحت کن..

ترجمه: صدای این جارو برقی لعنتی نمیداره تفسیر فوتبال رو بشنوم .

5. پیداش نمیکنم عزیزم.

ترجمه: چشماتو بستم دستامو کاملا باز کردم ولی نمی افته تو دستام. معلوم نیست کجاست.

6. من و زخم کارهای خونه رو با هم تقسیم میکنیم .

ترجمه: من همه جا رو به هم می ریزم؛ او همه چیزو تمیز و مرتب می کنه.

Zahra Amiri

زیباترین معادلت را بگو/ معنای پنهان آن واژگان غامض را آشکار کن/ هراس مدار از آن که بگویند/ معادلی بیهوده
گزیده ای/ چرا که معادل ما بیهوده نیس/ چرا که بومی گزینی کاری بیهوده نیست/ حتی بگذار خواننده بر تو سخره
گیرد/ اگر تردیدی دارد

Zahra Amiri

این اقتباس است که می ماند

علی خزاعی فر

این اقتباس است که باعث ماندگاری اثر میشود.

Zahra Amiri

دل جدایی از متن مبدأ ندارم اما دلی دارم در حسرت سیالی متن

علی خزاعی فر

دوست دارم پا جای پای نویسنده بگذارم اما دوستتر دارم که خواننده قدم به قدم مرا دنبال کند.

Fatemeh Madihi

وادی نشر بسی دور و دراز است ولی

طی شود وادی صد ساله به پارتی گاهی!

Zahra Amiri

از برای تک تک واژگان تو... می توان معادلی برگزید... غم نان اگر بگذارد/ وز بهر آفرینش نوواژه ای می توان روزها
به عزلت نشست غم نان اگر بگذارد/ وز دل این اصطلاحات تنیده در فرهنگ می توان برون کشید همسنگی... غم
نان اگر بگذارد

علی خزاعی فر

باید نخست معادلی برای غم نان پیدا کنم.

علی خزاعی فر

شب طنز بی همه چیز به سر شود بی ذکر حضرت علی ابن عبدالله خزاعی فر به سر نمیشود. به گوش باشید و منتظر.
شب دراز است و قلندران بیدار.

خان جان

ارسالی از طرف سمانه فرهادی: پس بشنوید از دکتر خان جان در ذکر علی بن عبدالله خزاعی فر
اندر اجتناب علی بن عبدالله خزاعی از نشر ترجمانی خویش

علی ابن اکبر خوشانی که خان خانان بود و جان جانان روزی به نزدیک علی بن عبدالله خزاعی اندر آمد که سلسله جنیان مکتب ترجمانی بود در ولایت خراسان و آیین علی ابن اکبر در میان سالی، سخت نکته بین بود و سخن به صراحت می گفت. چون علی ابن اکبر پیش وی بنشست به دو زانو، علی بن عبدالله با او گفت: مرا پندی ده که سخن ساخته گویی چنان چون پیری پخته! گفت: یا علی، مسئلتی پرسم، بی نفاق جوابم دهی؟ گفت: دهم! گفت: مرا بگوی تا تو ترجمه دوست تر می داری یا نقد؟ گفت: ترجمانی خاصه در عوالم ادب. گفت: پس چگونه است که آنچه همی دوست تر داری، با چنان فضل و علم و صنعت که در تو سراغ می رود، اینجا می گذاری و نقد را که دوست می نداری، زبانم لال، با خویشتن بدان جهان می بری؟ علی بن عبدالله را آب در چشم آمد و گفت: نیکو پندی دادی و مرا همه حکمت و فایده ی دو جهانی اندر این سخن درآمد و مرا از خواب غفلت بیدار کردی. (مُلَهَم از سیاست نامه خواجه نظام الملک).

علی خزاعی فر

پاسخ به دکتر خان جان

نقل است که به گرمابه رفته بود. دلاک جوانکی بود که پاره وقت به تحصیل مترجمی مشغول بودی و پاره وقت دلاکی کردی. و چنانکه رسم دلاکان است چرک بدن او را روی شانه و بازوی او جمع کردی و پیش روی او آوردی. در خلال کار فرصت غنیمت دانستی و پرسیدی ایهاالاستاد، نقد ترجمه چگونه باشد؟ گفت نقد ترجمه آن است که شوخ مترجم پنهان کنی و پیش چشم خلق نیاوری. و گفتم مترجم جایز الخطاست و فقط ذات باریتعالی از خطا مصون است و خطایابی هنر نباشد.

پیر ما گفت خطا بر قلم ترجمه بسیار رود
آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد

مدیحی:

باشد که شوخی را چون شوخ از چهارشنبه هایمان نزدایند!

علی خزاعی فر

شوخ را باید که زدود و شوخی را شاید که فزود.

المیرا:

مترجمان بر دو گونه اند: یکی، آنها که در تاریکی بیدارند و دیگری، آنها که در روشنایی خواب اند!

Fateme Madihi

چندین چراغ دارد و بیراهه میرود
بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش!

علی خزاعی فر

صحبت از انگشت شد این حکایت با یاد آمد:

یکی از مریدان حکایت کرد که من مدتی به سببی از مجلس ترجمه استاد (قدس الله) غایب ماندم و عظیم متاسف بودم، بدانکه آن فواید از من فوت شد. دگر بار که در مجلس او ظاهر شدم، چون چشم استاد بر من افتاد گفت: «ای ملکشاهی، هیچ متاسف مباش که اگر تو ده سال از ما غایب گردی ما جز یک حرف نگوییم و آن یک حرف برین ناخن توان نوشت و اشارت به ناخن انگشت مهین کرد، از دست راست - و آن حرف این است: «ترجمه نص مستقله للمخاطب المختلف» چون استاد این کلمه بگفت فریاد بر من افتاد و از دست بشدم.

Elmira

مترجم نبودن را ترجیح بده به تمام مترجم هایی که روحشان با دیگرست
مترجم نشدن تقدیر من نیست. ترجیح من است.

bagher saeedi

بندی از شعری از تی اس الیوت به همراه ترجمه طنزآمیز فارسی:

There are food and drouth
Over the eyes and in the mouth,
Dead water and dead sand
Contending for the upper hand.

چنان خشکسالی شد اندر دهان / که سیلاب از دیده ها شد روان
شن و آب مرده به هم روبروی / "به کشتی گرفتن نهادند روی!"

Javad Nabizadeh

مترجمی را پرسیدند: ترجمه از که آموختی؟ گفت: از نا مترجمان. هرچه ترجمیدند و به زور پول چاپ کردند بدیدم و از چاپ ابکی نوشتارها حذر کردم و صبوری، پیشه.

علی خزاعی فر

از آتش ترجمه اگر سوخته نیست
با او سر سوزنی دلم دوخته نیست.
گر سوخته متن نئی هان هشیار
آتش به دلی زنیم که او سوخته نیست

Javad Nabizadeh

و بدان که هرکه چند فرهنگ دارد و اندک دانشی در زبان را نتوان گفت که مترجم است. چه بسیارانند که زبانها همی دانند و فرهنگها همی در قفسه دارند ولی ترجمیدن نتوانند که کاری است دشوار و اسبابی بیش از اینها خواهد اگر دانی و بتوانی.

علی خزاعی فر

و او را عادت چنین بودی که هر صبح که به کارگاه آمدی وضو ساختی. یک بار رنج شکم داشت و یک دم نمی آسود. حساب کردند شست بار آب دست کرده بود و وضو ساخته بود و به ترجمه مشغول شده بود. گفتند اینقدر وضو مساز. گفت می خواهم وقتی ترجمه می کنم پیوسته طاهر باشم، که پلید به حریم ترجمه روی نتوان نهاد.

Mohammad Ebadi

خدایا اگر مترجم ها رو دوست داری یه نشونه آشکار برام بفرست، مثل یه همسر بی زبون پولدار که ده انگشتی هم تایپ کنه.

Fatemeh Madihi

یکی از دوستان دوره کارشناسی با من تماس گرفت ظاهرا به مناسبت تبریک عید! بعد گفت هنوز هم ترجمه می کنی؟ بانویی بود از اهل فن! که به کمک حقیر دروس دوره کارشناسی پاس کرد و به اخذ مدرک نایل شد! که اگر من در دانشگاه سمتی داشتم رهایی او به آسانی ممکن نمی داشتم! سخنی بر زبان جاری کرد که هوشم از سر ببرد و دیگر ادامه کلامش را نتوانستم شنیدن اما در آخر گفت: متنی داشتی به من زنگ بزنی! و قطع کرد!

Fatemeh Madihi

ایشون فرمودند که اگر بانوان مترجم آقایان مترجم را به غلامی قبول کنند جهت تایپ سرعت کار چندبرابر میشود و می توان پول پارو کرد!

المیرا:

هیچ وقت کاری با برداشتی که از ترجمه یک متن تو ذهن مردم می سازم، نداشتم. من همیشه کار خودم را می کنم...

Mohammad Ebadi

این یه لطیفه معروف درباره ترجمه ست. دو مترجم روی کشتی دارن صحبت می کنن. اولی می گه: می تونی شنا کنی. دومی جواب می ده: نه، اما به 9 زبان می تونم کمک بخوام

علی خزاعی فر

نقل است که جوانی سالها در آرزوی ترجمه رمانی بودی و دست نمیداد. روزی به مجلس درنشسته بود و آهی کرد. گفت قریب چهارصد کتاب ترجمه کردم همه را به تو دادم. آن آه به من دادی؟ گفت دادم. آن شب در خواب دید که او را گفتند سودی کردی که اگر به همه مترجمان قسمت کنی توانگر شونی. نقل است که گفت سرمایه مترجمان همین آه باشد و تمدن و هنر و فرهنگ به برکت همین نفس گرم منتقل شود.

Fatemeh Madihi

گنجینه شعرمان پر از آه ولی
یک شعر ندارم که به کار آید ، آه!

Elmira

فقط یک نفر را میشناسم که معقول و سنجیده رفتار می کند،
او مترجم است. زیرا هر بار که متن را می بیند از نو اندازه گیری میکند!
بقیه به معیارها و عقاید کهنه خود درباره متن پایبند هستند!
و انتظار دارند که خواننده خود را با آنها هماهنگ کند

Javad Nabizadeh

و ترجمه را بدان ای پسر که نتوان اموخت بدان سان که نقاشی و دیگر هنرها را. مترجم باید که مترجم پای به هستی
گذاشته باشد و ان گاه است که تربیت در وی اثر کند تا اندک اندک مترجم گردد. پس بدان و هشیار باش که اسباب
نخست ترجمه را نه تو توانی به دست آورد ولی اسباب ثانوی را که همان دانش باشد باید که در راه دشوار ترجمیدن به
دود چراغ فرا راه آوری.

علی خزاعی فر

راه، راه فرهنگ است و بس. و مقصد مردمند و نه چیز دیگر!! اما راه فرهنگ از میان مردم می گذرد. برای خود ترجمه
کردن نفس پرستی است، برای مردم ترجمه کردن، بت پرستی است، کار برای خود و برای مردم کردن شرک و دوگانه
پرستی است. کار خود و کار مردم برای فرهنگ کردن ترجمه و فرهنگ پرستی است.

ambyses Haghghatpur

ترجمه کوچه ی بن بستی است که فقط مترجم بد مستی از آن می گذرد!

علی خزاعی فر

گذشتن فردی بدمست از کوچه ای بن بست حکایت از غیرممکن بودن ترجمه دارد ولی ترجمه ممکن است. نیست؟

Javad Nabizadeh

متن مبدا را همان فیل قصه مولانا بدان که هر مترجمی از دید خویش بدان همی نگرد و چنین است که از یک فیل واحد
چندین فیل رنگارنگ به زیور طبع آراسته گردد.

Mohammad Ebadi

در یک کنفرانس سخنران ژاپنی به لطیفه می گه، مترجمش ترجمه می کنه:
حقیقتش رو بخواین منم نفهمیدم این چی می گه، ولی بخندین بنده خدا خجالت نکشه.

Mohammad Ebadi

مترجم در خواستگاری:

دختر: چه روزایی وقت داری منو ببری گردش

مترجم: به جز شنبه تا پنج شنبه هر وقت که تو بخوای، جمعه ها هم ترجمه اضطراری دارم. بقیه ش مال تو.

علی خزاعی فر

جز امشب و فردا شب و شبهای دگر، هر وقت بخواهی حاضرم بهر ددر

Fatemeh Madihi

محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت : مست گفت این کوچه بن بست است، من هم ترجمان!

Mohammad Ebadi

گفتگوی مترجم و ویراستار:

-اتللو چرا در آخر زنش رو خفه می کنه؟

-به خاطر اینکه فریب بهترین دوستش، یاگو رو خورد.

-به نظر من مردی که اینجوری با زنش رفتار کنه خیلی بی شعوره؛ اینجوری برات تصحیح کردم: اتللو از زنش

عذرخواهی می کنه بعد باهم می رن قایق سواری.

Mohammad Ebadi

عصر مزوزوئیک، یک روز معمولی. جلوی غار دونفر دارند سنگ می تراشند. مردی فریادزنان از غار بیرون می آید.

اولی: چی می گه؟

دومی: چیزی نیست. میگه زنه رو دیشب گرگ خورد.

این گونه بود که شغل شریف مترجمی همزمان به وجود آمد.

Mohammad Ebadi

سکوتت خوش ترین زبانی ست که می توان به هزار زبان بازگرداند:

یک مترجم همزمان در حال منخ زنی.

علی خزاعی فر

استمتع بالحیات مع لذت الترجمة

Mohammad Ebadi

بهترین مترجم کسی ست که زبان زنش را بفهمد..

علی خزاعی فر

و چون شهرت او عالمگیر شد از اقصا نقاط عالم به تلمذ پیش وی آمدند. روزی در کارگاه به تعلیم نوآموزان مشغول بود. جوانی که از چین و ماچین آمده بود هدیه ای آورده بود استاد را. و آن قالیچه ای بود با نقش برجسته. چون چشمش به قالیچه افتاد پلاسی را که روی آن نشسته بود برداشت و مقابل دیدگان همه بگرفت و گفت در نزد برخی اصل روی این پلاس باشد و ترجمه پشت آن. از پشت این پلاس اگرچه می توان به طرح پلاس پی برد اما این طرح زمخت و خام کجا و طرح روشن و زیبای روی پلاس کجا؟ سپس گفت ترجمه باید که روی پلاس را نشان بدهد ولی بهتر از این باید. سپس فرش چینی را بر دست کرد و گفت ترجمه صورتگری باشد و مترجم باید که چون صورتگر چین باشد و متنی بنویسد که همچون این فرش برجستگی های متن اصلی را نشان بدهد. صورتی که صورتگر از صورت یار می کشد اگر نازل تر از صورت یار باشد به چه کار می آید؟ تصویر یار باید چون خود یار لاله رخ و زهره جبین باشد تا حالت جمعی پریشان کند.

Fateme Madihi

من آسمان قصه ای هستم که ماه آن ، در پشت ابری از فراموشی است
روزگاری خیلی دور، خیلی نزدیک !
خودم!

Cambyses Haghghatpur

مزه ی اینجانب کم شده!

Mohammad Ebadi

مترجم در حال تایپ آخرین کلمات:
-قهوه خانم.
-نداریم، همه رو خوردی.
-پس با یه چیزی بزن تو سرم.

علی خزاعی فر

آن متن که صد نسل از آن کام گرفت	هر بار که خواندش دلش آرام گرفت
دیدنی که چگونه ترجمانی	آن متن نوشت و حکم اعدام گرفت
حال آن که مترجمی به جایی دیگر	بر صدر نشست و مغز بادام گرفت
پولی بستاند و نیک فرجام بیافت	از ولوله شهرت سرسام گرفت
تبعیض که دیده است چنین الا در	انعام که کیسه کش حمام گرفت

Mohammad Ebadi

از اشتباهات بقیه مترجم ها درس بگیر. اونقدر عمر نمی کنی که همه اشتباهات رو بتونی خودت مرتکب بشی.

علی خزاعی فر

نقل است که گفت در ایام صباوت روزی پیش ابو عبدالله کوثری بودم. ما را گفت: «ای پسر! خواهی که مترجم توانا شوی؟ گفتم خوام. گفت: هر وقت که در خلوت باشی این گوی و بیش از این مگوی .

بی تو جانا قرار نتوانم کرد
من لطف تو را شمار نتوانم کرد
گر بر تن من قلم شود هر مویی
جز ترجمه ام کار دگر نتوان کرد
همه وقت این همی گفتیم تا به برکت این سخن راه ترجمه بر ما گشاده گشت.

Fateme Madihi

هی وام به ازدواج و مسکن دادند
با ترجمه کاش می شد وام گرفت!!!

Mohammad Ebadi

آگهی روزنامه: دنبال یک مترجم خوب مثل تو هستیم. تو رو نمی گم، یکی مثل تو.

Elmira

هر دوی ما یک نفر را تنها گذاشتیم،
اول نویسنده مرا، و سپس من خواننده را...

علی خزاعی فر

نقل است که او را به همایشی دعوت کردند تا در باب ترجمه سخن بگوید. قبل از آن که به منبر رود، مقری تا مستعمان را آرام کند آیاتی چند از قرآن در وصف خدای عزوجل تلاوت کرد و گفت ذات خداوند از فهم بشر بیرون است و لیکن هرکس به قدر فهم خود او را ادراک کند و به زبان خود مدح او گوید. سپس نوبت او شد. به منبر رفت و گفت امروز آمدم تا یک سخن با شما بگویم و دیدم که مقری آن سخن شیواتر از من بگفت. هیچکس را توان آن نباشد که معنی متن را به تمامی ادراک کند و خداوند رحمت کند مترجمی را که آنچه میفهمد به زبان خویش بیان کند. این بگفت و از منبر پایین شد.

Javad Nabizadeh

و اگر مترجم نبود
زندگی چیزی کم داشت!

Javad Nabizadeh

تا مترجم هست
زندگی باید کرد!

Fatemeh Madihi

و مترجم چه کم از لاله قرمز دارد!

Javad Nabizadeh

وظیفه ما شاید این است
که در افسون مترجم شناور باشیم!

Elmira

وقتی که تمام نویسندگان
به خواب می روند
مترجم در کوچه ها
متن را قدم می زند.....

Fatemeh Madihi

کار ما شاید این است که میان گل نیلوفر و متن
پی آواز مترجم بدویم!

Mohammad Ebadi

مترجم زن و بچه نمی خواد، قهوه می خواد.

Javad Nabizadeh

متن را خراب نکنیم
در تهران شاید مترجمی باشد!

Cambyses Haghigatpur

"بی فرهنگ" مترجمی را گفتند "بی فرهنگ" ترجمه چگونه سازی؟ گفت درویش مترجمان را تعلقی به متن نبود!!!

Javad Nabizadeh

کتابی باید ترجمه کرد
پشت دریاها ناشری هست!

Mohammad Ebadi

دکتر در اتاق عمل:

- دیواره کلیه هاش سوراخ شده، برو جلد دوم کلیه شناسی رو برام بیار.
- دکتر جلد دوم هنوز ترجمه نشده.
- پس بذارینش توی سرد خونه تا ترجمه بشه.

Fatemeh Madihi

زندگی را از روز نخست برای من
بد ترجمه کرده اند:
زندگی را، یکی مرگ تدریجی نام نهاد،
یکی بدبختی مطلق معنی کرد،
یکی درد درمان ناپذیرش خواند.
و سرانجام یکی رسید و گفت:
زندگی به تنهایی ناقص است!
تا عشق نباشد، زندگی تفسیر نمی شود...
احمدشاملو
مجله ادبی هنری طرح نو

علی خزاعی فر

روزی در کلاس برای دانشجویان مجلس میگفت. گفت عالم جمله آیات است و آیات نشانه است و خدای عزوجل با شما با نشانه ها سخن میگوید. باید که ترجمانی کنید این نشانه ها را به نشانه های کلامی و این را ترجمه بین نشانه ای گویند و عالم پیوسته در کار تسبیح او باشد و تسبیح او خود ترجمه بین نشانه ای باشد. ناگهان مریدی از آن میان نعره ای بزد. او را گفتند این چه حالت است که بر تو رفت. گفت در شگفتم که حیوانات و گیاهان پیوسته در کار ترجمه اند و ما دانشجویان ترجمه را ترجمه نی. پس دفتر و کتاب بیانداخت و راه بیابان گرفت به جهت ترجمه بین نشانه ای. گویند که چهل سال بعد خود قطب ترجمه شدی و مریدان بسیار یافتی به برکت آن حرف استاد.

Fatemeh Madihi

چه شود متن من نظری برای خدا کنی
که اگر کنی همه درد متن ، به یکی نظاره دوا کنی!

Mohammad Ebadi

سیاست به جنگ ختم می شود، علم به بمب اتم و ترجمه به یک فنجان قهوه.

Mohammad Ebadi

تنها کاری که بلدم ترجمه س. اونم نه زیاد.

علی خزاعی فر

دوستان چنته من که خالی شد. باید بروم. جای بسیاری از دوستان خالی بود. امشب. از خانم مدیحی عزیز بخاطر همراهیشان و نیز از همه همراهان دیگر تشکر میکنم. باقر خان هم بعدا توضیح بدهند که چرا امشب کم فروغ بودند. به امید دیدار در هفته آینده.

Mohammad Ebadi

اگه نمی تونی از ترجمهت ایراد بگیری، با کمال میل این کارو برات می کنم.

Mohammad Ebadi

روانپزشک: اینجا کسی صداتو نمی شنوه، حرف بز. بیمار: روزگاری یه آدم معمولی بودم، بعدش مترجم شدم.

Fatemeh Madihi

او که امروزش روانی خوانده اند!
روزگاری ترجمانی نیک بود!
گرچه ناشر، قهر و کم لطفی نمود
کار او بس مجلسی و شیک بود!

محمدعلی محمدی

مترجمی نه به قال است پیش اهل کمال
که قال تالاب متن است و بعد از آن اعمال

محمدعلی محمدی

اندر شکایت متن از مترجم نابلد
بشنو این متن چون شکایت می کند
از اریبی ها حکایت می کند
کز دهستان تا مرا ببریده اند
در نغیرم ناقدان نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از کههان
تا بگویم شرح درد ترجمان
هر متنی کو دور ماند از هست خویش
باز جوید روزگار پست خویش
من به هر خواننده ای نالان شدم
نقد بدحالان و خوش حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من
سر من از ناله‌ی من دور نیست
لیک چشم دیلماج را آن نور نیست
در نیابد حال بنده هیچ خام
پس سخن کوتاه باید والسلام

محمدعلی محمدی

این بیت هم در مذمت متن بی وفا به مبدا
اندر متن بی وفا غم و ماتم باد
آن متن که وفا نیست ز عالم کم باد

محمدعلی محمدی

در ارشاد نقد کنندگان
گر نقد همی از آن و این باید داشت
پس عیب کسان زیر زمین باید داشت
ور آینه‌وار نقد خود بنمائی
چون آینه روی آهین باید داشت

Elmira

دل مترجم در شعله های آتش نقد می سوزد
سال هاست که هر شب
"چهارشنبه سوری" در دلش برپاست...

Fatemeh Madihi

دلسوزی و چارشنبه سوری با طنز
ای دوست، چنین نقد، مبارک باد!

Khanjan

والله توی این دهات ما قبلا تنها وسیله ارتباطی بقول استاد مرحوم من، دکتر ساسان سپنتا، "خطاب دوررس" بود یعنی ملت دستشان را می گذاشتند دم گوششان و بلند هوار می کشیدند که "هوی مد باقر! گوسفنداته جمع از مین گندم مردم". ولی حالا به برکت مسئولین و فن آوری آی تی از منزل پدری ما اینترنت هم صانع می شود جهت اتصال به رفقا ولی گاهی باز به همت همان مسئولین باید گفت باز گلی به جمال همان خطاب دوررس! این است که شاید خود من زودتر از این پیام به تهران برسم. نمی دانم لایک من برای کامبیز خان به شیراز رسید یا نه!

bagher saeedi

ولا چیزی در چنته ندارم. هفته پیش گرسنه بودم این موقع ولی امشب شکم سیر است.

Fatemeh Madihi

گرسنه نیست باقر خان و تنها نیست باقر خان
ولیکن چنته اش خالی است باقرخان!

Fatemeh Madihi

بداهه گو اگر گردی ، به آنی چنته پر گردد !
همه چون شب خوشی گویند، تو آن باشی ، تو آن باشی !

bagher saeedi

تا بداهه گو شوم، یاران من
گویدم مندیش جز خان جان من !

یزدانی:

بیخشید که باز هم مدرسه ام دیر شد !
آسیمه سر رسیدی.....در ذهن خالی من
بس دل نشین نشستی.....اندر حوالی متن
من خسته در پی تو.....ناگه به ذهن رسیدی
آن گه که خیره بودم.....بر صفحه ی سپیدی
از گوشه های ذهنم.....آرام چون خزنده
یا از ورای پندار.....سرگشته چون پرنده
من ره به مقصد متن.....هرگز نبرده بودم
پیدا نمی شدی تو.....من ترجمان نبودم

مدیحی و سعیدی:

دوستان اگر مطلبی دارید، بفرمایید و گر نه
حسن ختام امشب را که تک بیتی است از من و آقای سعیدی
چو به نیمه آمد امشب و به سر رسید محفل
شبتان به خیر و نیکی، همگی خدا نگهدار

Ladan Hm

نه هر که طرف قلم کج نهاد و تند نوشت / بسان مدیحی و باقر سخنوری داند

bagher saeedi,

کسی که لطف کلام خوش دری داند
وجودِ احقر بنده از آن بری داند.

Khanjan

سلام به همگی، می گم دیشب خوب تک خوری کردین در غیاب ما!!!

علی خزاعی فر

سلام. دیشب عده ای غایبین طنز بودند. عده ای ساکتین طنز. عده ای هم عاملین طنز. خوشبختانه کاسبین طنز نداشتیم.

علی خزاعی فر

تو میندار آنان که غایبین طنز بودند به تقصیر گناهشان کمتر است از ساکتین طنز که از یک لایک دریغ میکنند

علی خزاعی فر

جاتون واقعا خالی بود. اگرچه مدیحی آمده بود با بدبیه اش وسط میدان و تا به آخر میانداری و میانداری کرد به زیبایی ولی طنز خان جانی جاش پر نشدر به هیچ رقم الا به قلم خان جانی.

علی خزاعی فر

در تعریف ساکت طنز آمده کسی باشد که در تاریکی نشیند و روشنایی را بپاید و آنچه از طنز بدو رسد بخورد و دهان با آستین پاک کند و تخل پخل کند و نم پس ندهد و به آن طنز نه لایکی دهد نه کریدیتی چنان که گویی او چنین سخنی نه دیده نه شنیده و نه اثری از آن بر لبان مبارک احساس کرده.

Khanjan

مردی نامردی چهارشنبه ی بعد معلوم می شه! حسابی جبران مافات خواهد شد اگر عمری بود!

[Fatemeh Madihi

هر که درمحفل ما جای خودش را دارد
هرکسی جای خودش مستقر ان شا الله!

اما راجع به میانداری هم که حضرت خواجه شیراز می فرماید :
میان نداری و دارم عجب که هر ساعت
میان مجلس خوبان کنی میانداری!

علی خزاعی فر

میدانم که نوبت طنز تمام است امروز. ولی این مستی صبحگاهی تتمه باده دیشب است.
از باده ی دوشین قدحی بیش نماند
از عمر ندانم که چه باقی مانده است

Fatemeh Madihi

امروز چنان مستم از باده دوشینه
تا روز قیامت هم هشیار نخواهم شد!
به گمانم شعر از عراقی است.

علی خزاعی فر

امروز چنانم که خر از بار ندانم
امروز چنانم که گل از خار ندانم
امروز مرا یار بدان حال ز سر برد
با یار چنانم که خود از یار ندانم
دی باده مرا برد ز مستی به در یار
امروز چه چاره که در از دار ندانم